

نقش دلیل حسبه در اثبات ولایت فقیه از منظر صاحب جواهر ;

سیدسعید امامی *

تأیید: ۹۷/۱۲/۷

دریافت: ۹۷/۱۱/۴

چکیده

مسأله ولایت فقیه و حاکمیت فقیه جامع الشرائط از جمله مهمترین مباحث فقهی است که از گذشته تا کنون مورد کنکاش و بررسی فقیهان بزرگ شیعه قرار گرفته است. هدف این پژوهش، نقد و بررسی دلیل حسبه از منظر صاحب جواهر ; برای اثبات ولایت فقیه است. این پژوهش با روش کتابخانه‌ای و بهره‌گیری و استناد به منابع کتاب و سنت و آثار فقهی صورت گرفته است. نگارنده با تحلیل مبنای احراز مصادیق حسبه، تقسیم آن به عقلی و شرعی و توسعه ملاک عقلی آن، بر این باور است که اگر اطلاق ادله ولایت فقیه مورد پذیرش قرار نگیرد، باز هم با دلیل حسبه به عنوان دلیلی مستقل و هم‌عرض ادله لفظی ولایت فقیه، گستردگی وظایف فقیه اثبات می‌شود.

واژگان کلیدی

صاحب جواهر، اختیارات ولی فقیه، دلیل حسبه، فقیه جامع الشرائط

* دانش آموخته سطح چهار حوزه علمیه و مدرس سطوح عالی حوزه علمیه قم و دانشکده شهید محلاتی:

ss_e56@yahoo.com

مقدمه

کتاب «جواهر الکلام» به عنوان دائرة المعارف فقه شيعه که حاوی آرای فقهی علمای متقدم و متأخر است، مورد توجه اندیشمندان و فقهای بزرگ معاصر می‌باشد. از آنجا که «صاحب جواهر» قائل به ثبوت ولایت عامه برای فقهای جامع الشرائط می‌باشد و معتقد است ولایت آنها در طول ولایت پیامبر و امامان معصوم : قرار دارد، شاید بتوان گفت از دیدگاه ایشان درباره مشروعیت فقیه در تصدی امور حسبیه، دیگر حرفی باقی نماند. لذا با توجه به اینکه ایشان ادله نقلی را در اثبات ولایت فقیه تام و کامل دانسته است و حق و منصبی را برای فقیه اثبات می‌نماید و آن را امری مسلم و روشن فرض نموده است، این مسأله را اجماعی فرض نموده است (ساعدی، ۱۳۸۴، ش ۴۲، ص ۱۴۷)، به همین خاطر، بطور مستقل به قانون و قاعده حسبه نپرداخته است و در این خصوص خود نیز تصریح می‌کند:

فان كثيراً من مباحث المقام غیر محرر فی کلام الأصحاب كما أشرنا إلی بعضه فیما تقدم و منها ما نحن فیه من ولایة الحاكم علی نحو ما عرفت، فلم یحرروا أن ذلك له من باب الحسبة أو غیرها، و علی الأول ما وجه تقدیمها علی ولایة عدول المؤمنین ... (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۱۶، ص ۱۸۰).

بسیاری از مطالب در کلام فقهای امامیه به رشته نگارش در نیامده است، از جمله ولایت فقیه و اینکه این ولایت از باب حسبه است یا غیر حسبه و بر فرض حسبه بودن، علت تقدم ولایت فقها بر ولایت عدول مؤمنین چیست؟... لذا ایشان هم به همین دلیل کمتر بدان پرداخته است و با این وجود، در برخی از مسائل فقهی از این قاعده استفاده کرده است. در این مقاله در صدد هستیم عبارات کتاب «جواهر» را واکاوی نموده تا اندیشه صاحب جواهر در خصوص امور حسبیه تبیین گردد. طرح موضوع مطرح شده دریچه‌ای برای نقد و بررسی نظرات ایشان در حوزه امور حسبیه برای اثبات ولایت فقیه است.

معنای لغوی و اصطلاحی ولایت

ولایت از ریشه «ولی» به معنای قرب و دنو و نزدیکی است. «ابن فارس» می‌گوید:

«ولی یک ریشه صحیح است که به معنای قرب است» (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۶، ص ۱۴۱).

«فیروزآبادی»، ولایت و ولایت را به یک معنا دانسته است: «امارت و سلطنت» (فیومی، بی تا، ج ۱۲، ص ۶۷۲) و «ابن منظور» از «ابن سکیت» روایت کرده که ولایت به معنای سلطنت و ولایت به معنای نصرت است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۵، ص ۴۰۱).

این واژه از پرکاربردترین کلماتی است که در فقه استفاده شده است. «امام خمینی ۱» در کتاب «ولایت فقیه»، ولایت را به حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس تعریف کردند (امام خمینی، ۱۴۲۳ق، ص ۵۱).

نتیجه آن که معنای ولایت در اینجا، وجود حق تصرف و اختیار انجام و اجرای امور عمومی است.

معنای لغوی و اصطلاحی فقیه

«ابن اثیر» در تعریف آن می نویسد:

کلمه «فقه» در لغت به معنای فهمیدن و علم به اشیا بکار رفته است. وقتی که گفته می شود (فقه الرجل یفقه فقهاً) زمانی است که او می فهمد و آگاه می شود. (فقه یفقه) زمانی است که فقیه و عالم شد. در عرف، به علم احکام شرعی فرعی اختصاص یافته است (ابن اثیر، بی تا، ج ۳، ص ۴۶۵).

در ادامه می نویسد: «فقیه به کسی گفته می شود که عالم به دین است» (همان). در «لسان العرب» آمده است: «فقه؛ یعنی علم به اشیا و شناخت آنها، ولی بخاطر سیادت و شرف و برتری علم دین بر دیگر انواع علوم، بر آن غلبه یافته است ... مرد فقیه؛ یعنی عالم و هر عالم به چیزی را فقیه می گویند» (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۳، ص ۵۲۲).

«صاحب معالم» در تعریف اصطلاحی این واژه می نویسد: «فقه عبارت است از علم به احکام شرعی فرعی از روی دلیل های تفصیلی آنها» (جمال الدین، بی تا، ص ۲۶؛ رشتی، ۱۳۱۳ق، ص ۶). «صاحب جواهر» در مبحث اقامه حدود درباره فقیه این گونه

می‌گوید: «فقهای آشنا به احکام شرعی از روی دلیل‌های تفصیلی آنها، می‌توانند در زمان غیبت امام 7 حدود را اقامه کنند» (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۱، ص ۳۹۴).

بدین ترتیب، واژه «فقیه» در اصطلاح اصولیان بر کسی اطلاق می‌شود که توانایی علمی برای استنباط احکام الهی را از دلیل‌ها و منابع آن (کتاب، سنت، عقل و اجماع) دارا بوده، بر مقدمات علمی لازم مسلط باشد.

مفهوم ولایت فقیه

با تشریح معنای ولایت و فقیه، مفهوم ولایت فقیه نیز روشن گردید. فردی که از چنین ولایتی برخوردار باشد، ولی فقیه نامیده می‌شود. بنابراین، می‌توان گفت مراد از ولایت فقیه، جایگاه و منصب فقیه جامع‌الشرائطی است که در عصر غیبت، ولایت و سرپرستی مورد نظر را بصورت بالفعل احراز کرده است. از این‌رو، فقیهان دیگر، هر چند دارای ولایت هستند، اما به آنان ولی فقیه اطلاق نمی‌شود (امام خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۶۵۳). در اصل ولایت فقیه هیچگونه اختلافی نیست، تنها در محدوده اختیارات ولایت فقیه اختلاف نظر وجود دارد. بارزترین نمونه از ولایت فقیه در دوران ما «امام خمینی 1» است.

«امام خمینی» ولایت فقیه را از امور قراردادی و اعتباری عقلایی بر می‌شمارد. ایشان بر این باور است که وقتی کسی به عنوان ولی در موردی نصب می‌شود، مثلاً برای حضانت یا حکومت، دیگر معقول نیست در اعمال این ولایت فرقی بین رسول اکرم 9 و امام یا فقیه وجود داشته باشد (همو، ۱۴۲۳ق، ص ۵۱).

ولایت عامه فقیه، موضوعی است که در بیشتر استدلال‌های صاحب‌جواهر به چشم می‌خورد و آن را با الفاظی، مثل کل، عموم، جمیع، کثیر و اجمع بیان داشته است (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۶، ص ۱۵۶ و ۱۷۸ و ج ۲۱، ص ۳۹۶ و ج ۴۰، ص ۱۸). اراده عمومیت ولایت ادعا شده ایشان به دو لحاظ قابل تصور است: ۱. عمومیت در مقابل خصوص احکام شرعی و ۲. عمومیت در برابر افراد تحت ولایت فقیه که تفصیل آن مجال دیگری می‌طلبد.

«صاحب جواهر» مسأله ولایت عامه فقها را مطرح می‌کند و می‌نویسد:

ظاهر تعبیر روایات آن است که فقها [در عصر غیبت] جانشینان امامان معصوم در رابطه با تمامی شؤون عامه از جمله اجرای احکام انتظامی هستند و از عبارت «فقیهان، حجت ما هستند، همانگونه که ما حجت خداییم بر شما» شمول و فراگیری ولایت فقها فهمیده می‌شود؛ همانگونه که ولایت امامان معصوم شمول و گستردگی دارد، بویژه که در برخی کتابها به جای «حجتی»، «خلیفتی» بکار رفته که گستردگی ولایت فقیه را بیشتر می‌رساند (همان، ج ۲۱، ص ۳۹۵).

معنای لغوی و اصطلاحی حسبه

حسبه اسم مصدر از ریشه حسب به معنای شمارش کردن است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق؛ جوهری، ۱۴۰۴ق؛ لویس معلوف؛ ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ذیل ماده حسب). «ابن اثیر» در «نهایه» حسبه را چنین تعریف کرده است:

حسبه اسم مصدر از مصدر احتساب است و احتساب در اعمال صالح و ناگواری‌ها عبارت است از پیشی گرفتن در طلب پاداش از طریق تسلیم و صبر و یا از راه انجام انواع کارهای خیر مرسوم، برای رسیدن به ثوابی که از این خوبی‌ها امید می‌رود (ابن اثیر، بی تا، ج ۱، ص ۳۸۲).

در مقابل «ابن منظور» در «لسان العرب» در تعریف حسبه جامع‌تر عمل کرده و معانی حسبه را این چنین بر می‌شمرد: ۱. طلب اجر و پاداش. احتساب به معنای طلب اجر است و اگر بگوییم کاری را از روی حسبه انجام می‌دهم؛ یعنی برای خدا و بدست آوردن پاداش الهی است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۱۶۴). لذا به تعبیر دقیق‌تر، معنای اول چنین خواهد بود: انجام کاری برای رضای خدا.

۲. حسن تدبیر و اداره امور. او در کار، نیکوتدبیر است؛ یعنی در اداره و مدیریت، خوش تدبیر و نیکونظر است و کاربرد حسبه در اینجا به معنای احتساب و طلب اجر نیست (همان، ص ۱۶۶).

۳. خبرجویی و تجسس (همان). ۴. انکار و خرده‌گیری بر کار زشت کسی (همان). البته باید گفت که معانی پیش‌گفته توسط اهل لغت، معنای موضوع له این واژه نمی‌باشد، بلکه موارد استعمال این لغت است که متأثر از کاربرد این واژه در معنای اصطلاحی است.

«سید محمد بحر العلوم» صاحب «بلغة الفقیه» در تعریف حسب می‌گوید: «حسبه به معنای قربت و منظور از آن تقرب‌جستن به خداوند است. مورد آن هر کار شایسته‌ای است که می‌دانیم شارع مقدس وجود آن را در خارج اراده کرده؛ بدون اینکه شخص خاصی مشخص کرده باشد» (بحر العلوم، ۱۴۰۳ق، ج ۳، ص ۲۹۰).

«میرزای نائینی» در مورد آن چنین توضیح می‌دهد:

از جمله قطعیات مذهب ما - طائفة امامیه - این است که در این عصر غیبت - علی مغیبه السلام - آنچه از ولایات نوعیه را که عدم رضای شارع مقدس به اهمال آن، حتی در این زمینه هم معلوم باشد، «وظایف حسبیه» نامیده، نیابت فقهای عصر غیبت را در آن قدر متیقن و ثابت دانستیم، حتی با عدم ثبوت نیابت عامه در جمیع مناصب و چون عدم رضای شارع مقدس به اختلال نظام و ذهاب بیضه اسلام و بلکه اهمیت وظایف راجعه به حفظ و نظم ممالک اسلامی از تمام امور حسبیه از اوضح قطعیات است، لهذا ثبوت نیابت فقها و نواب عام عصر غیبت در اقامه وظایف مذکوره از قطعیات مذهب خواهد بود (نائینی، ۱۴۲۴ق، ص ۷۵).

«امام خمینی» ۱ درباره آن می‌نویسد:

«امور حسبیه» کارهای پسندیده‌ای است که شرع، خواهان تحقق آنها در جامعه است و با انجام‌دادن یک یا چند نفر از عهده دیگران برداشته می‌شود. از جمله مصادیق امور حسبیه می‌توان امر به معروف و نهی از منکر و دفاع و قضاوت را نام برد. تصدی این امور در عصر غیبت بر عهده فقیه عادل است و او می‌تواند شخص شایسته‌ای را اجازه تصدی بدهد (امام خمینی، ۱۴۲۳ق، ص ۹۵).

ایشان در «کتاب البیع» اینگونه می‌گوید:

امور حسبیه، اموری است که به یقین می‌توان گفت شارع مقدس راضی به وانهادن آنها به حال خود نیست و حتماً باید مسؤولی عهده‌دار تصدی آن باشد. در این موارد، اگر یقین حاصل شود که افرادی معین یا نامعین وجود دارد که آن امور را تصدی کنند، دیگر بحثی نیست، اما اگر ثابت شود که انجام این امور منوط به نظر امام 7 است، در آن صورت، بنا به دلایل ولایت فقیه، این موارد نیز در دوران غیبت امام 7 از جمله اختیارات فقیه خواهد بود (همو، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۶۶۵).

«سید عبدالاعلی سبزواری» صاحب «مذهب الاحکام» در تعریف آن می‌گوید: عامل امور حسبیه کسی است که به نیت طلب ثواب و اجر از جانب خداوند آن را مرتکب می‌شود؛ خواه از امور نوعیه، مثل قضاوت و حکومت بین مردم باشد و خواه امور شخصیه، مانند تجهیز میت بدون ولی و «پاک کردن مسجد و قرآن از نجاست و... باشد». ایشان در موضوع امور حسبیه، رضایت و اجازه شارع مقدس را شرط کرده است. وی حسبه را زیر مجموعه امر به معروف و نهی از منکر معرفی می‌کند (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۲۴، ص ۲۵۵).

در یک کلام باید گفت امور حسبی، همان امور دارای مصلحت هستند و بطور دقیقتر می‌توان گفت امور حسبی عبارت است از آنچه که در دو بُعد دنیوی و اخروی به مصالح عمومی ارتباط دارد و شارع مقدس، به اهمال آن راضی نیست و برپایی آن را ضروری می‌داند (نراقی، ۱۴۱۷ق، ص ۵۳۶؛ حسینی مراغی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۵۷۱؛ خویی، ۱۴۱۸ق(الف)، ص ۴۲۲).

تقسیم امور حسبی به موسع و مضیق

دو نوع نگاه نسبت به گستره امور حسبی در کلمات فقها وجود دارد. برخی دایره امور حسبی را مضیق و برخی هم دایره آن را گسترده‌تر دانسته و مفهوم موسع آن را پذیرفته‌اند. حسبه به معنای مضیق آن شامل اموری می‌شود که برای آن در شریعت،

متصدی خاص یا عامی تعیین نشده است؛ مانند سرپرستی افراد صغیر و دیوانه بدون سرپرست، اموال فرد مفقود الاثر، موقوفات بدون متولی، وصایای بدون وصی و صرف خمس، گاه نیز معنای موسعی از آن اراده می‌شود که شامل همه اموری است که شارع مقدس راضی به ترک و اهمال آن نیست و اقامه آن را ضروری می‌داند. به همین جهت، برخی از فقها، تصدی امور سیاسی و زعامت بر جامعه و تنظیم امور مردم را نیز از امور حسبه دانسته‌اند (نائینی، ۱۴۲۴ق، ص ۱۱۱؛ تبریزی، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۳۸ و ۴۵). عمده بحث از امور حسبی در باب‌های اجتهاد و تقلید، تجارت و قضا آمده است.

بر مشروعیت تصدی فقیه واجد شرایط، بلکه تعیین وی از باب قدر متیقن نسبت به امور حسبی به معنای مضیق، ادعای اتفاق و اجماع شده است. بنابراین، با وجود فقیه، غیر فقیه بدون کسب اجازه از وی نمی‌تواند تصدی امور یادشده را بر عهده گیرد، لکن در صورت عدم دسترسی به فقیه جامع‌الشرائط، مؤمنان عادل می‌توانند عهده‌دار آن گردند. اما در جواز تصدی فقیه نسبت به امور حسبی به معنای موسع، اختلاف نظر وجود دارد (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۱۰، ص ۷۱؛ امام خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۴۹۸-۴۹۷؛ خوبی، ۱۴۱۸ق(الف)، ص ۴۲۴-۴۲۲؛ همو، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۱۲-۱۰ و ج ۳، ص ۳۵۸).

دیدگاه‌ها درباره امور حسبی

در خصوص حسبه چند دیدگاه وجود دارد و گروهی آن را یک وظیفه فردی و مترادف با امر به معروف می‌دانند (ابویعلی، ۱۴۰۶ق، ص ۲۸۴؛ ماوردی، ۱۴۰۶ق، ص ۲۴؛ ابن خلدون، ۱۳۹۸ق، ص ۱۷۸). گروهی حسبه را به عنوان یک وظیفه حکومتی می‌شناسند و طول و عرض‌های مختلفی را برای آن ترسیم می‌کنند و می‌گویند فقیه در فراتر از امور فتوایی و قضایی ولایت ندارد، ولی در خصوص امور حسبیه تصرفات فقیه را جایز می‌دانند (خوبی، ۱۳۷۷، ج ۵، ص ۴۲؛ همو، ۱۴۱۸ق(ب)، ج ۲۷، ص ۱۶۴ و ج ۲۲، ص ۸۱؛ همو، ۱۴۱۸ق(الف)، ص ۴۲۲). گروه دوم فقهای هستند که ولایت فقیه را در محدوده امور حسبیه از باب ولایت می‌دانند. نکته جالب این است که وجه مشترکی بین این گرایشها وجود دارد که فقیه در امور حسبیه جائز التصرف است. برخی این تصرف را

از باب قدر متیقن می‌دانند (همان) و برخی نیز از باب ولایت (امام خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۶۶۵). در ادامه این مقاله به برخی از دیدگاه‌ها درباره این مفهوم اشاره می‌شود.

دلیل حسبه در اثبات ولایت فقیه از نظر صاحب جواهر

بنا به تصریح «صاحب جواهر»، قدما کمتر از حسبه بودن یا نبودن مسأله ولایت فقیه سخن گفته‌اند (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۶، ص ۱۸۰). این امر موجب شده وی نیز بطور مستقل در خصوص حسبه به عنوان دلیل، در ابواب مختلف فقهی کمتر بحث کند، ولی در مواردی از حسبه به عنوان یک قانون و اصل برای زمین‌نماندن برخی از افعال ضروری که بر عهده فقیه است، استفاده می‌کند. بدین منظور، برای روشن شدن دیدگاه ایشان درباره مفهوم حسبه و نگاه وی در خصوص گستره امور حسبی، به لحاظ مضیق و موسع بودن آن، به عبارات ایشان مراجعه می‌شود.

به عنوان نمونه ایشان در کتاب «الحجر»، مسأله‌ای را تحت عنوان «لا یتبث حجر المفلس إلا بحکم الحاکم» مطرح کرده‌اند. سپس در خصوص احکام حجر درباره اینکه آیا با ظهور سفه در سفیه، حجر برای او ثابت می‌شود یا نه؟ می‌گوید نظر مصنف این است که حجر با حکم حاکم ثابت نمی‌شود، ولی زوال سفه با حکم حاکم ثابت خواهد بود. وی در ضمن بررسی اقوال می‌گوید: «ضرورة وجوب التحجیر حینئذ علی الحاکم من باب الحسبة و خصوصاً اذا کان هو الولی» (همان، ج ۲۶، ص ۹۷)؛ وظیفه حاکم است؛ خصوصاً وقتی که والی باشد از باب حسبه، حجر را بر او ثابت کند.

لازم به یادآوری است که دو واژه «حاکم» و «والی»، نوعی حوزه مشترک در کاربرد دارند که ولایت فقیه را در لباس حاکمیت به معنای سیاسی آن قرار می‌دهد. به عبارت روشن‌تر، در حوزه وظایف، حاکم و والی نسبت عام و خاص دارند. وظایف حاکم بخشی از وظایف والی و در زمره آن است. اگر اصلی‌ترین وظیفه حاکم قضاوت است، مطابق منابع فقهی، قضاوت یکی از وظایف والی است.

در این عبارت، ایشان متذکر متصدی امور حسبیه شده و حاکم شرع یا همان ولی

فقیه را از جمله افرادی می‌داند که شارع مقدس سلطه او را در امور حسبیه ضروری می‌داند و از افراد مجاز در تصرف است.

در عبارت دیگری در کتاب «مزارعه» و «مساقات»، مسأله‌ای را تحت عنوان «إذا هرب العامل لم تبطل المساقاة» در ذیل بررسی احکام مساقات مطرح کرده می‌نویسد:

متی حصل من أحد المتعاقدين بعقد لازم ما ینافی استحقاق الآخر علیه من حیث اللزوم، شرع له الشارع الفسخ، و كان العقد فی حقه جائزاً دفعاً لضرره بذلك، لقاعدة «لا ضرر و لا ضرار». نعم لو لم یختصر الفسخ رفع أمره إلى الحاکم فی تحصیل حقه، كما أنه قد یمنع وجوب فعل الصور المزبورة علی الحاکم، و إن ظهر ذلك من عباراتهم، ضرورة كون قیام الحاکم فی هذه الأمور من باب الحسبة» (همان، ج ۲۷، ص ۸۱).

و مورد دیگر، می‌توان به ج ۲۹، ص ۱۸۸، ذیل کلیدواژه باب الحسبة اشاره نمود. این مسأله در خصوص دعاوی بین مالک و عامل مساقات است. ایشان دو فرع را مطرح کرده‌اند. در فرع دوم در جایی که طرفین نزاع، فسخ معامله را نپذیرند، برای تحصیل حق خود باید به حاکم مراجعه کنند. بر حاکم اسلامی واجب است در موارد اختلاف بین متعاقدين، از باب حسبه، برای رفع نزاع بین آنها دخالت کند.

ایشان قضاوت و رفع تنازع بین مردم و اجرای حدود را در عصر غیبت از وظایف حاکم شرع و ولی فقیه دانسته و برای اثبات مدعای خود به ادله نقلی تمسک جسته است و حاکم فقیه را قدر متیقن از نصوص و اجماع محصل و منقول می‌داند (همان، ج ۲۱، ص ۳۹۴، ۳۹۹ و ۴۰۳ و ج ۴۰، ص ۱۸ و ۲۳).

اما در متن پیش‌گفته «صاحب جواهر» فارغ از ادله نقلی، به دلیل حسبه برای اثبات منصب قضا و رفع دعاوی برای حاکم شرع تمسک جسته است و آن را به عنوان یک دلیل مستقل در عرض سایر ادله بر شمرده.

این عبارت مانند عبارت قبلی، ناظر به متصدی امور حسبه است و حاکم شرع را یکی از افراد مجاز در تصرف این امور دانسته است.

حال این نکته قابل طرح است که ایشان در امور حسبیه، حاکمان فقیه را قدر متیقن

از افرادی بر می‌شمارد که مجاز به تصرف می‌باشند، این مقدم‌بودن به چه معنا است و چرا فقیهان بر دیگران مقدم دانسته شده‌اند؟ پاسخ این پرسش از دیدگاه «صاحب جواهر» آن است که ظاهر روایات و سیره اصحاب، نوعی اولویت را برای فقیهان اثبات می‌کند که ثمرات زیادی در پی دارد. از جمله اینکه در صورت حضور حاکم فقیه، غیر او نمی‌تواند به این امور اقدام کند، مگر آنکه از او اذن داشته باشد و دخالت و تصرف در این امور، بدون اذن ولی فقیه در صورتی که باعث اتلاف آن شود، موجب ضمان خواهد شد. می‌توان ثمره اول را تکلیفی و دوم را وضعی دانست. قدر متیقن در اینجا نوعی اولویت حاکمان فقیه بر دیگران است. اما می‌توان چنین ادعا کرد که «صاحب جواهر» از این اولویت در تصرف، به ولایت تعبیر می‌کند؛ زیرا اهمیت این امور بر اساس روایات، چنین اقتضایی دارد. در مقابل، واگذاری برخی از این امور به دیگران در روایات، نوعی مراجعه به طاغوت محسوب می‌شود. «صاحب جواهر»، علاوه بر پذیرش قدر متیقن، این تصرفات فقیه را از باب ولایت در نظر گرفته‌اند که بخاطر نصب ایشان از طرف شارع، متصدی آن خواهند بود.

به دیگر سخن، «صاحب جواهر» ولایت فقیه در محدوده امر حسبیه را از باب ولایت می‌داند. به این معنا که فقیهان در عصر غیبت از طرف معصومان بر امور حسبیه منصوب هستند و فقیه در امور حسبیه جازئ التصرف است. بنظر «صاحب جواهر»، این تصرف از باب ولایت و نصب می‌باشد.

از آنجا که نظریه حسبه یکی از راه‌های اثبات ولایت برای فقیه است، می‌تواند مستند «صاحب جواهر» که از قائلین نظریه انتصاب است نیز قرار گیرد (امام خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۶۶۵). بر این اساس، نظریه حسبه در طول نظریه انتصاب قرار می‌گیرد.

بنا بر قول به ثبوت ولایت عامه «صاحب جواهر»، برای فقیه جامع‌الشرائط، اختلافی درباره مشروعیت تصدی امور حسبی؛ اعم از موسع و مضیق نیست؛ زیرا بنا بر قول به ثبوت ولایت عامه، متصدی امور یادشده تعیین شده است. توضیح بیشتر اینکه برخی از فقها همچون «صاحب جواهر» و «امام»، ولایت فقیه را در محدوده امور حسبیه از باب ولایت می‌دانند (امام خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۶۶۵؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۲، ص ۱۵۵).

به دلیل اینکه آنها، ولایت فقیهان را به عنوان نیابت از معصوم 7 و در شمار یکی از مناصب فقیهان قرار داده‌اند و قائل به انتصاب فقیه می‌باشند و تعبیری همچون «جعل ولایت» و یا «تفویض ولایت» در عبارت آنان گویای همین مطلب است (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۵، ص ۴۲۲-۴۲۱ و ج ۲۱، ص ۳۹۵-۳۹۴ و ج ۴۰، ص ۱۸). بنا بر این مبنای مشروعیت الهی ولایت فقیه و قدرت سیاسی آنها شکل می‌گیرد. لذا آنها متصدی این امور خواهند بود. در مقابل این دیدگاه که از جانب «صاحب جواهر» و «امام» مطرح شده است، حضرت «آیه‌الله خویی» قائل به نظریه حسبه است. بنظر ایشان فقیه بر فراتر از امور فتوایی و قضایی ولایت ندارد. ایشان از فقیهانی است که برای تصدی امور ضروری، دلایل نصب را کافی ندانسته است و در اموری که شارع مقدس راضی به ترک و تعطیل آنها نیست، اقدام فقیه را به عنوان یک وظیفه و تکلیف واجب شمرده است. از نظر ایشان ولایت فقیهان در امور حسبیه به عنوان یک منصب مطرح نیست، بلکه از باب قدر متیقن، به عنوان تکلیف شرعی و وجوب کفایی در تصدی امور حسبیه بر دیگران مقدم هستند (خویی، ۱۴۱۸ق(ب)، ج ۴۱، ص ۶). با توجه به دو دیدگاه مطرح شده: ۱. جواز تصرف فقیه در امور حسبیه؛ ۲. ولایت فقیه در امور حسبیه، چنین بنظر می‌رسد که هر دو گروه، تصرف فقیهان در امور حسبیه را واجب می‌دانند.^۱ اما در عمل، اختلاف این دو دیدگاه ثمراتی را در پی خواهد داشت. مطابق رأی «آیه‌الله خویی»، با مرگ فقیه، وکیلان فقیه منعزل می‌شوند (خویی، ۱۴۱۸ق(الف)، ص ۴۲۴)، اما بر اساس نظریه «صاحب جواهر»، مادامی که فقیه بعدی وکیلان را عزل نکرده باشد، برکنار نمی‌شوند. مطابق هر دو دیدگاه تا وقتی حسبی بودن امری دوام و استمرار داشته باشد، ولایت یا جواز تصرف برقرار خواهد بود. در نهایت با توجه به نظریه «محقق خویی» و نظریه «صاحب جواهر» (نظریه انتصاب) چنین می‌توان مطرح نمود که در هر دو نظریه در مورد تصدی فقیه جامع الشرائط نسبت به امور حسبیه، اتفاق نظر وجود دارد.

تصدی امور حسبیه، تکلیف الزامی یا ارشادی

«صاحب جواهر» تصدی امور حسبه را از وظایف حاکم شمرده است. حال این

تکلیف الزامی است یا ارشادی؟ در تبیین موضوع فوق گفته شده: تصدی امور حسبیه مانند ایجاد نظم و حفاظت از مصالح همگانی، از ضروریاتی است که شرع مقدس اهمال درباره آن را اجازه نمی‌دهد و قدر متیقن و حداقل وظیفه فقهای شایسته (یا حاکم فقیه) است که عهده‌دار آن شوند. ولی طبق این برداشت، تصدی در این امور، یک وظیفه شرعی مانند دیگر واجبات کفایی است (همان دیدگاه آیه‌الله خویی)، ولی طبق برداشت دیگر فقها (امام و صاحب جواهر)، این یک منصب است که از جانب شارع به آنها واگذار شده... همگی به این نتیجه رسیده‌اند که در عصر غیبت، حق تصدی در امور حسبیه از جمله رسیدگی و سرپرستی و ضمانت اجرایی احکام انتظامی و آنچه در رابطه با مصالح عامه است، به فقیهان جامع الشرائط واگذار شده است؛ خواه به حکم وظیفه و تکلیف باشد یا منصب شرعی که به نام ولایت عامه یاد می‌شود و در هر دو صورت، حق تصدی اینگونه امور با فقهای شایسته است (معرفت، ۱۳۷۷، ش ۷، ص ۱۷۸-۱۷۶).

عدم انحصار تصدی امور حسبی نزد شارع در حاکم

«صاحب جواهر» به لحاظ اهمیت امور حسبی نزد شارع، متصدی آن را منحصر در حاکم نکرده و می‌نویسد:

لأن الولاية لهم (عدول) مع عدم الحاكم، بل قد ذكرنا في غير المقام، إمكان ثبوت أمثال هذه الولايات التي هي من الحسب و الإحسان لفساق المؤمنين مع تعذر العدول (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۷، ص ۸۲)؛ در فرض عدم دسترسی به حاکم فقیه یا عدم بسط ید آنها، عدول مؤمنین متصدی این امور خواهند بود.

حتی از این نیز فراتر رفته و بر فرض نبود عدول مؤمنین، تصدی امور حسبی را به فساق المؤمنین سپرده است.

دو نکته در این متن قابل تأمل است: اولاً شارع مقدس در هیچ حالی راضی نیست امور حسبی روی زمین بماند و حتماً کسی باید تصدی آن را بر عهده بگیرد، حتی مؤمنین فاسق.

نکته دیگری که در این عبارت به چشم می‌خورد، استعمال واژه ولایتی است که از باب حسبه برای عدول مؤمنین و فساق مؤمنین بکار رفته است و این ولایت را در طول ولایت حاکم فقیه ذکر نموده است. باید به این مطلب اذعان کرد، بنا بر دیدگاه «صاحب جواهر» در خصوص نصب عام حاکم و والی فقیه در عصر غیبت توسط امامان معصوم^{۹۰}، استفاده ولایت برای فقها در حوزه‌های افتا و قضا و زعامت سیاسی، امری کاملاً حقیقی و پذیرفتنی است. اما بکارگیری آن برای مؤمنین عادل و مؤمنین فاسق نوعی مجازگویی است و مراد از این استعمال (ولایت مؤمنین عادل و فاسق) نوعی اولویت در تصرف در امور حسبی است، نه به معنای ولایت انتصابی در عصر غیبت، بلکه به معنای حق تصرف در امور مهم و مصلحت‌داری است که برای غیر فقیه به ترتیب مذکور باقی است.

«صاحب جواهر» در «کتاب الوصایا» درباره شرایط وصی، عبارت دیگری را مطرح نموده و از آن، به عنوان یک ضابطه استفاده می‌کند و می‌گوید:

نعم قد یتجه ذلک فیما تشدد الضرورة إلیه، علی وجه لا یمکن الوصول الی الحاکم أو من یقوم مقامه، فیتولاه حینئذ أحدهما أو غیرهما من العدول من باب الحسبة لا من حیث الوصایة، لعل الضابط ذلک (همان، ج ۲۸، ص ۴۰۹)؛ در آنجایی که ضرورت اقتضا بکند و دسترسی به حاکم و نایب او ممکن نباشد، بر عدول مؤمنین است، از باب حسبه، نه از باب وصیت این مشکل را برطرف کنند.

از این عبارت استفاده می‌شود که ایشان با نبود حاکم یا نایب او، وظیفه امور حسبیه را به عدول مؤمنین واگذار کرده و آنان را متصدی آن معرفی نموده است. آنچه که در این متن همانند عبارت قبلی «صاحب جواهر» جلوه می‌نماید، واژه ولایت (یتولاه) است. دقیقاً همان مطالب قبل، عیناً در اینجا نیز تکرار می‌شود. این عبارت «صاحب جواهر» نیز اولاً شاهدهی بر دیدگاه وی است که تصدی بر امور حسبیه برای حاکم فقیه را از باب ولایت فرض نموده است؛ ضمن اینکه با مقایسه متصدیان امور حسبه، حاکم فقیه نسبت به مؤمنین عادل دارای حق اولویتی است که از آن به قدر متیقن تعبیر شده است؛ بدین

معنا که شارع مقدس در امور حسبی، فقهای حاکم را قدر متیقن افرادی می‌داند که حق تصرف در آن را دارند و نسبت به عدول مؤمنین برای تصدی این امور مقدم‌تر می‌باشند. ایشان در «کتاب النکاح» در موضوع نفقه واجبه، در شرح عبارت شرایع می‌گوید:

المسألة الرابعة إذا دفع بالنفقة الواجبة من خوطب بها متحداً أو متعدداً أجبره الحاكم حسبة، فان لم يكن فعول المؤمنین ، بل إن لم يكونوا ففساقهم فی وجه (همان، ج ۳۱، ص ۳۸۸)؛ کسی که نفقه اقارب یا همسر بر او واجب باشد و او از پرداخت آن امتناع ورزد، حاکم شرع از باب حسبه او را مجبور به دادن نفقه می‌کند و در فرض عدم دسترسی به حاکم، عدول مؤمنان نیز از باب حسبه او را مجبور خواهند کرد.

ایشان در ادامه می‌فرماید: اگر عدول مؤمنان نباشند، در بعضی از موارد، حتی مؤمنان فاسق نیز از باب حسبه او را به دادن نفقه مجبور خواهند کرد (همان).

البته در موضعی دیگر می‌گوید: «إن لم يكن حاکم يلزمه بذلك وجب علی المكلفين من باب الحسبة» (همان، ج ۳۸، ص ۳۹)؛ اگر حاکمی که آن را مجبور به پذیرش کند، پیدا نشود، بر سایر مکلفین از باب حسبه واجب است تا او را مجبور کنند. لذا آن را یک وظیفه فردی برای مکلفین می‌داند.

در اهمیت امور حسبیه همین بس که ایشان این اولویت در اجرا را در ابتدا به حاکم شرع و در فرض عدم دسترسی به آن، به عدول مؤمنان و حتی در برخی موارد، اجرای آن را به فساق از مؤمنان محول نموده است و در نهایت در برخی موارد آن را به عنوان یک وظیفه الزامی بر عهده تمام مکلفین قرار داده است. لذا از این عبارات فهمیده می‌شود، این مصادیق از واجبات کفائیه‌ای هستند که احراز حسبیه آن، از راه عقل محقق شده، نه به تصریح شرع و عقلاً، فقیه قدر متیقن افرادی است که در این موارد موظف به اجرای این امور است.

از مجموع موارد استعمال حسبه در کتاب «صاحب جواهر» چنین برداشت می‌شود که ایشان نیز از حسبه همان معنای اصطلاحی آن را اراده کرده‌اند؛ یعنی امور حسبیه اموری هستند که شارع راضی به اهمال در آنها نیست و حتماً باید مسؤولی عهده‌دار

تصدی این امور باشد. خواه فقیه باشد یا نایب ایشان و در فرض عدم دسترسی به آنها، تصرف در این امور، وظیفه عدول مؤمنین می‌باشد (همان).

با توجه به اینکه «طریحی» در «مجمع البحرین» حسبه را به امر به معروف و نهی از منکر معنا کرده و گفته است: «و الحسبة الامر بالمعروف و النهی عن المنکر» (طریحی، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۴۱)، می‌توان بر این اساس ادعا کرد، «صاحب جواهر» پیرامون ولایت فقیه از حسبه بودن و یا نبودن آن سخن بمیان آورده است؛ آنجا که می‌گوید:

الولاية للقضاء أو النظام و السياسة أو على جباية الخراج أو على القاصرين من الأطفال أو غير ذلك أو على الجميع من قبل السلطان العادل أو نائبه، جائزة قطعاً بل راجحة لما فيها من المعاونة على البر و التقوى، و الخدمة للإمام و غير ذلك خصوصاً في بعض الأفراد و ربما وجبت عيناً كما إذا عينه إمام الأصل كل ذلك لإطلاق ما دل على الأمر بالمعروف، و النهی عن المنکر فتجب مقدماته (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۲، ص ۱۵۵)؛ ولایت در قضا یا نظام و سیاست یا ولایت بر جمع‌آوری مالیات یا ولایت بر ناتوانها همچون اطفال، دیوانگان و ... یا ولایت بر همه این موارد از جانب سلطان عادل و یا نایب آن، نه تنها جایز است، بلکه اولی نیز خواهد بود؛ زیرا از جمله مصادیق همیاری بر انجام کار نیک و پرهیزگاری است... و چه بسا برای برخی از افراد جامعه عیناً واجب باشد....

نقد و بررسی نظریه «صاحب جواهر»

از آنجا که «صاحب جواهر» قائل به ثبوت ولایت عامه برای فقهای جامع الشرائط می‌باشد و معتقد است، ولایت آنها در طول ولایت پیامبر و امامان معصوم : قرار دارد، شاید بتوان گفت از دیدگاه ایشان درباره مشروعیت فقیه در تصدی امور حسیه، دیگر حرفی باقی نمانده است. لذا با توجه به اینکه ایشان ادله نقلی را در اثبات ولایت فقیه تام و کامل دانسته است، در نتیجه حق و منصبی را برای فقیه اثبات می‌نماید که آن را امری مسلم و روشن فرض نموده و ادعای اجماع بر این مسأله کرده است. - البته باید

تصريح کرد که این اجماع مدرکی بوده و تعبیر به اجماع، مسامحی است - «و قد يكون من أسباب هذه المسامحة أيضاً أن ناقل الإجماع يرى أن مدرک الحكم بدرجة من الوضوح لا یحتمل معه مخالفة من أحد، فیدعی الإجماع على هذا الحكم» (ساعدی، ۱۳۸۴، ش ۴۲، ص ۱۴۷).

به همین خاطر، بطور مستقل به قانون و قاعده حسبه نپرداخته است و در این خصوص، خود نیز تصريح می‌کند:

كما أشرنا إلى بعضه فيما تقدم و منها ما نحن فيه من ولاية الحاكم على نحو ما عرفت، فلم یحرروا أن ذلك له من باب الحسبة أو غيرها، و على الأول ما وجه تقديمها على ولاية عدول المؤمنین، و على الثاني فهل هی إنشاء ولاية و نصب له من الله تعالى على لسان الإمام، أو بعنوان النيابة عنه و الوكالة، و إلا فالولاية له، و على الأخير فهل هی على الإطلاق بحيث له عزل و کیل مجتهد آخر، و له الوكالة عن الامام 7 لا عنه فلا ینعزل بموته أو جنونه أو غیرهما مما ینعزل بها الوکیل عن وکالته، أو لیس له شیء من ذلك، بل یوکل عن نفسه خاصة، لكن على تقديره فهل إطلاق توکیله ینصرف إلى الأول أو الثاني و ان كان الظاهر فی هذا الأخير الثاني، كما أن الظاهر قصر وكالة الحاكم عن الامام 7 على مناصب الإمامة و الولايات العامة لا ما یشمل أموره المختصة به من ضیاعه و جواریه و غیر ذلك إلا من حيث الولاية على الغائب اما لو أريد إدخال شیء الآن مثلاً فی ملک القائم 7 متوقف على قبول و نحوه لم یکن له القبول بناء على عدم عموم ولايته عن الغائبین فی أمثال ذلك، بل هی خاصة فی حفظ أموالهم و تأدیة ما یجب عنهم، ثم ان جملة من هذه المباحث یأتی تحقیقها فی القضاء و الله اعلم (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۶، ص ۱۸۰)؛

برخی از مسائل و مطالب در کلام فقهای امامیه به رشته نگارش در نیامده است، از جمله ولایت فقیه و اینکه این ولایت از باب حسبه است یا غیر حسبه و بر فرض حسبه بودن، علت تقدم ولایت فقها بر ولایت عدول مؤمنین چیست؟... بدین منظور ایشان نیز

همچون فقهای پیش از خود، کمتر بدان پرداخته است، اما با این وجود در برخی از مسائل فقهی از این قاعده استفاده کرده است.

تفاوت دلیل حسبه با ادله لفظی از نظر «صاحب جواهر»

حال این سؤال مطرح می‌شود که چه تفاوتی بین دلیل حسبه با ادله لفظی ولایت فقیه وجود دارد؟

علتی که می‌توان بدان اشاره نمود، با مقایسه ادله ولایت فقیه با دلیل حسبه بدست می‌آید. اگر «صاحب جواهر» دلیل حسبه را به عنوان یک دلیل مستقل فرض می‌کردند، اختیارات فقیه از طریق دلیل حسبه اضیق خواهد بود؛ به لحاظ اینکه احراز مصادیق حسبه از دو طریق عقل یا شرع متصور است. برخی مصادیق شرعی امور حسبه که در نصوص نیز بدان اشاره شده است، قابل احراز می‌باشد، مثل امور غیب و قصر و... که از آن، در لسان متأخرین تعبیر به حسبه مضیق نیز شده است و قدما مصادیق عقلی حسبه را بخاطر نداشتن یک ملاک مستقل برای احراز، بدان متذکر نشدند و با احتیاط بیشتری عمل کردند. به این جهت دایره امور حسبیه در بین قدما اضیق بوده است. ولی اگر همین شئون از طریق اطلاق و عموم ادله لفظی اثبات شود، اوسع خواهد بود. به این بیان که با توجه به تعریف حسبه، تا برخی از وظایف احراز نشود که شارع لایرضی باهمالها، نمی‌تواند در محدوده اختیارات فقیه قرار گیرد. لذا دلیل حسبه تنها وظایفی را که منصوص هستند، شامل می‌شود و دایره وظایف نیز طبعاً محدود خواهد شد، اما بنا بر اطلاق ادله ولایت فقیه که «صاحب جواهر» و فقیهان قبل از ایشان بدان پرداختند و ایشان از آن، ولایت عامه برای فقیه را ثابت کرده است، گستره آن اوسع خواهد بود. بنابراین، گستره اختیارات با تفاوت دو دلیل، متفاوت خواهد بود.

تفاوت امور حسبیه در بیان «صاحب جواهر» با دیگر فقیهان

مهمترین نکته در بیان «صاحب جواهر» از امور حسبیه که تفاوت اساسی با دیگر فقیهان معاصر دارد، آن است که ایشان به شیوه اجرا و تدبیر امور حسبه و امور عمومی مؤمنان نیز توجه کرده‌اند. اگر امور حسبه به فقیهان واگذار شود، اولین مسأله که مطرح

می‌شود، آن است که چگونه باید این امور را رتق و فتق کرد؟ پاسخ ایشان به این پرسش، قطعاً تشکیل حکومت خواهد بود. چه مستقیم توسط فقیه تشکیل شود و چه زیر نظر آنها باشد. به همین دلیل، شیوه اجرای احکام، کمتر توسط ایشان و دیگر فقیهان مورد توجه واقع شده است.

نکته دوم در خصوص دلیل حسبه، برای اثبات ولایت فقیه، به این مطلب بر می‌گردد که تفاوت بین اینکه دلیل حسبه به عنوان مؤید ادله ولایت فقیه است یا آنکه به عنوان یک دلیل مستقل در عرض ادله ولایت فقیه مطرح است؟ به عبارت دیگر، چه تفاوتی بین اینکه دلیل حسبه به عنوان مؤید ادله لفظی ولایت فقیه مطرح شود، با اینکه حسبه به عنوان دلیل مستقل در عرض ادله ولایت فقیه باشد، وجود دارد؟ و اینکه حیطه دلالت دلیل حسبه با سایر ادله ولایت فقیه چه نسبتی با هم دارند؟

در پاسخ باید گفت اولاً بنا بر دلیل حسبه، فقها قدر متیقن کسانی هستند که شارع وظیفه اجرای امور حسبی را بر عهده آنان گذارده است، اما بنا بر اطلاق ادله لفظی ولایت فقیه، فقها، منصوب از ناحیه شارع در انجام این وظیفه خواهند بود.

ثانیاً بنظر می‌رسد اختیارات فقیه بر اساس دلیل حسبه، اضیق از اختیارات وی بر اساس اطلاق ادله خواهد بود؛ چون بنا بر اطلاق ادله ولایت فقیه، اختیارات اوسعی برای فقیه قابل تصور است؛ همانطور که در تعبیر فقها مطرح است و «امام خمینی»¹ هم ولایت مطلقه را از آن اراده کرده است، ولی بر اساس دلیل حسبه، تا مصادیق و موارد احراز نشوند که «لایرضی الشارع باهمالها» نمی‌تواند جزء اختیارات ولی فقیه قرار گیرد، اما در خصوص اطلاق ادله، چنین احرازی نیاز نیست. ولی با توجه به اینکه ملاک امور حسبیه یا عقلی است یا شرعی و مصادیق امور حسبی‌ایی که از طریق عقل بدست می‌آید، بسیار گسترده‌تر از مصادیق امور حسبیه‌ای است که از طریق شرع بدست می‌آید و با توجه به این عبارت امام:

فإن أحرز عقلاً أو بالأدلة الشرعية أن الشيء الفلاني مطلوب مطلقاً، ولم يكن لنظر شخص دخالة فيه، فلا إشكال في وجوبه كفاية على كل مكلف ولو كان كافراً، و إذا تحقّق سقط عن غيره، و نظيره في التكاليف إنقاذ الغريق (امام خمینی،

۴۲۱ق، ج ۲، ص ۶۷۱)؛ اگر توسط عقلا یا بواسطه ادله شرعی احراز شود که فلان شیء مطلقاً مطلوب است و نظر شخصی در آن دخیل نمی‌باشد، بر هر مکلفی کفایتاً تحقق آن واجب است، ولو اینکه کافر باشد و... .

می‌توان گفت تشکیل حکومت و تصدی امور عمومی و سیاسی به عنوان یک واجب کفایی از مصادیق عقلی امور حسبیه می‌باشد که به عنوان یک امر و شیء مطلقاً مطلوب گنجانده شده است و می‌توان آن را از مصادیق مورد نظر «صاحب جواهر» در نظر گرفت. بنابراین، گستره اختیارات و وظایف فقیه، بر اساس تفاوت این دو دلیل در سعه و ضیق، متفاوت نخواهد بود. اما با توجه به دیدگاه برخی از فقها که مصادیق حسبه را تنها از طریق شرع احراز نموده‌اند و مصادیق عقلی آن را همچون «آیه الله خوئی» محدود به افتا و قضا دانسته، آنجایی که در «کتاب القضاء» ذیل عبارت «مسألة ۱: القضاء واجب کفائی» می‌گویند: «و ذلك لتوقف حفظ النظام المادى والمعنوى عليه...» (خوئی، ۱۴۱۸ق(ب)، ج ۴۱، ص ۶) و حتی بر این مبنای خویش جهاد ابتدایی را نیز جایز دانسته است (خوئی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۳۶۵-۳۶۶)، این مطلب حاکی از راهیابی مصادیق عقلی در محدوده امور حسبیه و منحصرنبودن آن در امور شرعی است.

نتیجه‌گیری

نگارنده با تحلیل مبنای احراز مصادیق حسبه، تقسیم آن به عقلی و شرعی و توسعه ملاک عقلی آن، بر این باور است که اگر اطلاق ادله ولایت فقیه مورد پذیرش قرار نگیرد، باز هم با دلیل حسبه به عنوان دلیلی مستقل و هم‌عرض ادله ولایت فقیه، گستردگی وظایف فقیه اثبات می‌شود. بنابراین، لازم نیست دلیل حسبه، به عنوان مؤید و در طول ادله برای اثبات اختیارات ولی فقیه استفاده شود، بلکه به عنوان دلیلی مستقل و در عرض دیگر ادله لفظی خواهد بود. به همین دلیل است که بر مبنای «صاحب جواهر»، برخلاف برخی از فقها که حسبه را به معنای مضیق آن پذیرفته‌اند، حسبه به معنای موسع آن اراده شده که حتی شامل ولایت سیاسی و تشکیل حکومت نیز می‌شود.

یادداشت‌ها

۱. در دیدگاه اول، جواز تصرف، جواز بالمعنی الاعم است که با وجوب نیز جمع می‌شود.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. ابن اثیر، مبارم بن محمد، **النهاية في غريب الحديث و الأثر**، ج ۳ و ۴، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، بی تا.
۳. ابن خلدون، عبدالرحمن، **مقدمه ابن خلدون**، بیروت: دارالکتب العلمیه، ج ۴، ۱۳۹۸ق.
۴. ابن فارس، ابو الحسین احمد بن فارس بن زکریا، **معجم مقائیس اللغة**، ج ۶، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۰۴ق.
۵. ابن منظور، محمد بن مکرم، **لسان العرب**، ج ۳، ۱۵۱۳، بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع - دار صادر، ج ۳، ۱۴۱۴ق.
۶. ابویعلی، محمد بن حسین، **الاحکام السلطانیة**، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، الطبعة الثانية، ۱۴۰۶ق.
۷. امام خمینی، سید روح الله، **ولایت فقیه**، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ج ۱۲، ۱۴۲۳ق.
۸. امام خمینی، سید روح الله، **کتاب البیع (للالمام الخمينی)**، ج ۲، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۲۱ق.
۹. بحر العلوم، محمد بن محمد تقی، **بلغة الفقیه**، ج ۳، تهران: منشورات مکتبة الصادق، ج ۷، ۴، ۱۴۰۳ق.
۱۰. بحرانی، آل عصفور، یوسف بن احمد بن ابراهیم، **الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة**، ج ۱۰، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۵ق.
۱۱. تبریزی، میرزا جواد، **ارشاد الطالب الی التعلیق علی المکاسب**، ج ۳، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ج ۳، ۱۴۱۶ق.
۱۲. جمال الدین، حسن بن زین الدین، **المعالم الدین و ملاذ المجتهدین**، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، بی تا.
۱۳. جوهری، اسماعیل بن حماد، **الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیة**، بیروت: دار العلم للملایین، ۱۴۰۴ق.
۱۴. حسینی مراغی، سید میر عبدالفتاح بن علی، **العناوین الفقهیة**، ج ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.
۱۵. خوئی، سید ابو القاسم، **صراط النجاة (استفتاءات لآیة الله العظمی (قدس سره) مع تعلیقه وملحق لآیة الله العظمی التبریزی)**، ج ۳ و ۴، قم: دفتر نشر برگزیده، ۱۴۱۶ق.

١٦. خويى، سيد ابو القاسم، فقه الشيعة - كتاب الطهارة، مقرر: سيد محمد مهدي موسى خلخالى، قم: مؤسسه آفاق، ج ٣، ١٤١٨ق.
١٧. خويى، سيد ابو القاسم، مصباح الفقاهة (المكاسب)، مقرر: محمد على توحيدى، ج ٥، قم: بي نا، ١٣٧٧.
١٨. خويى، سيد ابو القاسم، التنقيح فى شرح العروة الوثقى، تحت اشراف جناب آقاى لطفى، قم: لطفى، ١٤١٨ق(الف).
١٩. خويى، سيد ابو القاسم، تكملة المنهاج، قم: نشر مدينة العلم، قم - ايران، ج ٢٨، ١٤١٠ق.
٢٠. خويى، سيد ابو القاسم، موسوعة الإمام الخوئى، قم: مؤسسة إحياء آثار الإمام الخوئى ؛ اول، ١٤١٨ق.
٢١. رشتى، ميرزا حبيب الله، بدائع الأفكار، بي جا: مؤسسه آل البيت ؛ ١٣١٣ق.
٢٢. ساعدى، جعفر، مجله فقه اهل البيت ؛ مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامى بر مذهب اهل بيت ؛ ش ٤٢، ١٣٨٤.
٢٣. سيزوارى، سيد عبدالاعلى، مهذب الاحكام فى بيان الحلال و الحرام، ج ٢٤، قم: مؤسسة المنار، ج ٤، ١٤١٣ق.
٢٤. طريحي، فخر الدين، مجمع البحرين، محقق/ مصحح: سيد احمد حسيني، ج ٢، تهران: كتابفروشى مرتضوى، ج ٣، ١٤١٦ق.
٢٥. فيومى، احمد بن محمد، مصباح المنير، ج ١٢، قم: دارالهجرة، بي تا.
٢٦. لوئيس معلوف، المنجد، قم: ذوى القربى، ج ٣٧، ١٣٨٠.
٢٧. ماوردى، ابوالحسن على بن محمد بن حبيب البصرى البغدادى، الاحكام السلطانية، قم: مكتب الاعلام الاسلامى، الطبعة الثانية، ١٤٠٦ق.
٢٨. معرفت، محمد هادى، «ولايت فقيه»، فصلنامه كتاب نقد، ولايت فقيه، ش ٧، ١٣٧٧.
٢٩. نائينى، ميرزا محمد حسين، تنبيه الامة و تنزيه الملة، محقق/ مصحح: سيد جواد ورعى، قم: انتشارات دفتر تبليغات اسلامى حوزه علميه قم، ١٤٢٤ق.
٣٠. نجفى، محمد حسن، جواهر الكلام فى شرح شرائع الإسلام، ١٥، ١٦، ٢١، ٢٢، ٢٦، ٢٧، ٢٨، ٢٩، ٣١، ٣٨، ٣٩ و ٤٠، بيروت: دار إحياء التراث العربى، ج ٧، ١٤٠٤ق.
٣١. نراقى، مولى احمد بن محمد مهدي، عوائد الأيام فى بيان قواعد الأحكام، قم: انتشارات دفتر تبليغات اسلامى حوزه علميه قم، ١٤١٧ق.